

که "گمان" داشت؟

هوشنگ ابتهاج (سایه)

آری آن روز چو می رفت کسی
داشتم آمدنش را باور
من نمی دانستم
معنی هرگز را
تو چرا بازنگشتی دیگر؟
آه ای واژه شوم
خو نکرده ست دلم با تو هنوز
من پس از این همه سال
چشم دارم در راه
که بیایند عزیزانم، آه!
خانه دل تنگ غروبی خفه بود
مثل امروز، که تنگ است دلم
پدرم گفت چراغ
و شب از شب پر شد
من به خود گفتم یک روز گذشت
مادرم آه کشید
زود بر خواهد گشت
ابری آهسته به چشم لغزید
و سپس خوابم بُرد
که گمان داشت که هست اینهمه درد
در کمین دل آن کودک خرد؟

راه توده ۱۹۱ ۲۵,۰۸,۲۰۰۸